

فصل دوم از «نگاهی به بحث جاری پیرامون "جامعه مدنی" در طیف چپ ایران»

"جامعه مدنی" از دو دیدگاه!

الف. آذرنگ

* هرکس می تواند نظرات خود را پیرامون جامعه مدنی مطرح سازد، اما چرا و یا چه انگیزه ای، عده ای سعی دارند با تحریف مارکسیسم، نقطه نظرات خود را در طیف چپ ایران جا بیاندازند؟

بحث پیرامون "جامعه مدنی" که در سال های اخیر از زوایای گوناگون در جنبش چپ ایران و جنبش آزادیخواهی ایران مطرح است، از دید مارکسیست ها نباید بحثی غریبه تلقی شود. اساسا مارکسیسم پایه های یک جامعه مدنی را که مردم بر سرنوشته خود حاکم باشند پی می گیرد. اگر مارکسیست ها در این سال ها نخواستند یا نتوانستند در این بحث شرکت همه جانبه کرده و مواضع دقیق خود را توضیح دهند به دو دلیل بوده است:

الف- سرگیجه ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم؛

ب- تبلیغات بی وقته دستگاه های تبلیغاتی سرمایه داری در معرفی کردن مارکسیسم به ضدیت با جامعه مدنی، که باید اعتراف کرد، تاثیر مخرب خود را نیز باقی گذاشته است.

این دو عامل در کنار، محروم شدن چپ ایران از اندیشه وورانی، که عمدتا در حزب ما حضور داشتند و قتل عام شدند و همچنین محروم بودن این چپ از بهره گیری از وسائل انتشاراتی و تبلیغاتی، حاصلی درحد سرگیجه حاکم در برخی سازمان های چپ و تشویق یورش تبلیغاتی جناح های راست را به همراه آورده است. در این میدان خالی مسانده است، که امثال درویش پورها، امیراحمدی ها و... خود را میدان دار یافته اند و به حق نیز سهم قابل توجهی در بازداشتن چپ ایران از خود باوری داشته اند. انتشار نظرات این کاشفین جدید "جامعه مدنی" در کنار نظریه پردازانی با همین دیدگاه ها، اما با آغوشی مذهبی، در داخل کشور و در مطبوعاتی که با حفظ استقلال نسبی در ایران انتشار می یابند، بصورت طبیعی وظیفه ما توده ای ها را برای بیان صریح و مستند دیدگاه های تاریخی خودمان پیرامون این مسائل دو چندان می کند. بویژه که سیاست های سرکوبگرانه حکومت نیز درعین حال که مانع انتشار و اشاعه نظریات مارکسیست ها و توده ای ها در جامعه است، در عمل به جانشین شدن این نظرات بجای نظرات انقلابی مارکسیسم کمک می کند!

بحث مربوط به "جامعه مدنی" را که در بخش نخست آن متکی به پاره ای نظرات انتشار یافته آقای هوشنگ امیراحمدی در نشریه "ایران فردا" آغاز کرده بودم، با کنکاشی در آثار کلاسیک مارکسیست ها در این مورد پی می گیرم.

فلسفه علمی و جامعه مدنی

مفهوم جامعه مدنی در آثار کلاسیک مارکسیستی، بویژه در نوشته های مارکس، انگلس و گرامشی بدقت تشریح شده است. مارکس و انگلس در کتاب آیدئولوژی آلمانی "جامعه مدنی را بشناختن" قلمرویی که تعیین کننده دولت و مجموعه روینای سیاسی جامعه است تعریف کرده اند: «...سازمان اجتماعی که مستقیما از درون تولید و تجارت بر آمده و در همه اعصار زیر بنای دولت و سابق روینای آیدئولوژیک را تشکیل می دهد، همیشه با همین نام مشخص شده است» (کلیات آثار جلد سوم ص ۳۶)

براساس این تعریف جامعه مدنی سازمان اجتماعی است که عناصری مانند خانواده، فعالیت های تولیدی، مناسبات تولیدی بین افراد، ماهیت کار و مقررات حاکم بر آن را در برمی گیرد. مارکس ضمن رد نظرات آینده آلبسی هگل درباره جامعه مدنی، پی بردن به ماهیت واقعی آنرا منوط به تشریح کامل اقتصاد سیاسی می داند: «... تحقیقات من نشان می دهند که روابط قضائی و همچنین همه اشکال دولت... ریشه در شرایط مادی زندگی، که مجموعه آنها را هگل به پیروی از انگلیسی ها و فرانسوی های قرن هجدهم، تحت نام جامعه مدنی گرد آورده، دارند؛ از این رو تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جست.» (نقدی بر اقتصاد سیاسی، منتخب آثار در سه جلد، جلد اول ص ۵۰۳) انگلس ضمن نقد فلسفه فویر باخ چنین می نویسد: «...بدین ترتیب، ثابت شده است که هر مبارزه سیاسی مبارزه طبقاتی است و هر مبارزه ای از جانب طبقات برای رهائی خود، بدون توجه به شکل آن که ناگزیر سیاسی است، زیرا هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است) سرانجام بخاطر رهائی اقتصادی صورت می گیرد. پس تردیدی نیست که لااقل در تاریخ معاصر، دولت و نظام سیاسی، تابع و جامعه مدنی که عرصه مناسبات اقتصادی است، عنصر قاطع است... کلیه حوابع جامعه مدنی... صرف نظر از اینکه در لحظه معین چه طبقه ای تسلط دارد... بناچار از خلال اراده دولت می گذرد تا به شکل قوانین برای همگان جنبه حتمی احراز نماید.» (لودویک فونزیباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان، انتشارات حزب توده ایران، ص ۷)

ماتریالیسم تاریخی، جامعه مدنی را منحصر به یک مرحله تاریخی خاص نمی داند. از این رو در آثار مارکس و انگلس بسته به مضمون بحث می توان اشاره به "جامعه مدنی برده داری" و "جامعه مدنی فئودالی" را نیز دید. بعنوان مثال مارکس ضمن نقد "جامعه مدنی بورژوائی" چنین می نویسد: «این بردگی جامعه مدنی، پایه طبیعی است که بر آن دولت مدرن بنا شده است... دقیقا همانطور که جامعه مدنی برده داری پایه طبیعی بود، که دولت کهن بر آن بنا شده بود.» (کلیات آثار ص ۴۰۲-۴۰۱) مارکس در اثر تاریخی خود "نقدی بر اقتصاد سیاسی" و در کتاب دوران ساز "سرمایه" به تشریح کامل جامعه مدنی بورژوائی پرداخته و ضرورت جایگزین کردن آنرا با یک جامعه انسانی نشان می دهد.

دیدگاه های گرامشی

در پایان دهه ۲۰ قرن حاضر، زمانی که از یک طرف دولت های امپریالیستی تحت لوای "حمایت از اقتصاد آزاد" و صدور مدنیت بورژوائی میلیون ها انسان را در چهار گوشه جهان به آتش و خون کشیده بودند و از طرف دیگر از بطن جامعه مدنی بورژوائی، هیولای فاشیسم در حال ظهور تاریخی بود، کمونیست بزرگ ایتالیائی "آنتونیو گرامشی" ماهیت واقعی تبلیغات سرمایه جهانی پیرامون جامعه مدنی بورژوائی را افشا کرد. نقد ماتریالیستی گرامشی از جامعه مدنی بورژوائی، غنای خاصی به آموزش های مارکسیسم در این مورد بخشیده است. او نشان داد که بر خلاف ادعاهای رایج، جامعه مدنی و جامعه سیاسی اجزاء تشکیل دهنده ذاتی واحد، یعنی دولت بورژوا-لیبرال هستند. گرامشی در رد نظرات لیبرالی پیرامون جامعه مدنی چنین می گوید:

«نظرات مدعی وجود اتحادیه های کارگری آزاد متکی بر یک خطای تئوریک هستند که تعیین منشأ عملی آن چندان دشوار نیست. این نظرات بر تفکیک جامعه سیاسی و جامعه مدنی استوارند... در نتیجه چنین تصور می شود، که فعالیت اقتصادی متعلق به جامعه مدنی بوده و دولت نباید بر آن نظارت کند. اما، از آنرو که جامعه مدنی و دولت در واقع یکی هستند، باید توجه داشت که اقتصاد آزاد خود شکلی از نظرات دولتی است که با بهره گیری از وسائل قهرآمیز و ابزار قانونگذاری ایجاد و مستقر شده است.» (منتخب یادداشت های زندان آنتونیو گرامشی، ص ۱۶۰-۱۵۹)

گرامشی با مطالعه دولت های مدرن در آمریکا و فرانسه و با توجه خاص به مورد ایتالیا نشان می دهد که چگونه طبقات حاکم عمدتا با استفاده از نهادهای جامعه مدنی و از طریق تسلط مستقیم بر قدرت دولتی، سلطه خود را اعمال می کنند. او با ارزیابی و نقد دقیق این دولت ها نشان می دهد که جامعه مدنی بورژوائی عرصه ایست که در آن هژمونی طبقاتی سرمایه داران اعمال می شود. به عبارت دیگر جامعه مدنی حیطه ایست که طبقه حاکم قدرت خود را با استفاده از وسائل مسالمت آمیز گسترش داده و تقویت می کند و درعین حال طبقات زیر دست را بدون استفاده از سیاست ها و وسائل قهرآمیز از دسترسی واقعی به قدرت سیاسی محروم می دارد.

بنا بر نظر گرامشی، هژمونی طبقاتی در جامعه مدنی بستگی به توافق و پذیرش اعضا جامعه دارد. اما توافق نتیجه خود بخودی انتخاب آزاد افراد نبوده، بلکه با استفاده از شیوه های پیچیده و با بکار گرفتن مجموعه ای از

- ۳- روند ساختمان دموکراسی، نهایتا روندی است که تحقق آن بستگی دارد به ماهیت رهبری سیاسی جامعه؛
- ۴- ساختمان دموکراسی بمثابه پدیده‌ای سیاسی، نمی‌تواند از مساله مرکزی قدرت دولتی جدا تصور شود؛
- ۵- واقعیت مبارزه طبقاتی، به همراه دیوار برلین و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم از بین نرفته و شکل دهند مبارزه سیاسی درون کشورماست.

سوسیال دموکراسی سال‌ها مروج این نوع نظرات بود و بازگویی موقعیت کنونی آنها نزد مردم و بویژه مزدبگیران و حقوق بگیران و زحمتکشان نیز تصور نمی‌کنم چندان ضرورت داشته باشد. این جریان سیاسی نه تنها رابطه دیالکتیکی دولت و جامعه مدنی را نادیده می‌گیرد، بلکه به شیوه‌ای ایده آلیستی در صدد قلمه زدن جنبش‌های اجتماعی خاص جوامع سرمایه داری پیشرفته به اوضاع ایران است. بنابر دموکراسی در جامعه‌ای مانند ایران، بیش از آنکه متأثر از تکثیر جنبش‌های خاص جوامع سرمایه داری باشد، در گرو ایجاد نهادهای قدرت توده‌ایست. جنبش‌های اجتماعی، آنچنان جنبش‌هایی هستند که شماری از نیروهای اجتماعی و حتی طبقات و اقشار مختلف جامعه را بر محور موضوع خاصی گرد می‌آورند. جنبش‌های اجتماعی نهایتا در ارتباط با موضوع خاصی بوده و می‌توانند ماهیتی سیاسی یا غیر سیاسی داشته باشند. چنین جنبش‌هایی ضرورتا معطوف به انتقال بنیادین جامعه نبوده و هدف تغییر یک جنبه و یا جواب خاصی از یک سیاست مشخص را دنبال می‌کنند. از این رو توان جنبش‌های اجتماعی تابع نوسانات شدید بوده و معمولا به همان سرعتی که بوجود می‌آیند، از بین می‌روند.

از طرف دیگر، نهادها و ارگان‌های قدرت توده‌ای، ارگان‌هایی هستند که معطوف به انتقال بنیادین و انقلابی جامعه هستند. چنین نهادهایی نهایتا با موضوع انتقال قدرت به توده‌ها و با گسترش قدرت دولتی بطور مستقیم در ارتباطند. نهادهای قدرت توده‌ای، ارگان‌هایی هستند که بایستی رابط بین دولت و توده‌های میلیونی در مرحله گذار ملی-دموکراتیک باشند. توده‌ها از طریق چنین ارگان‌هایی قدرت سیاسی-دولتی را اعمال می‌کنند. دموکراتیزه کردن جامعه ایران، امری است که دخالت مستقیم دولت و درگیری توده‌ها از طریق نهادهایی مانند شوراهای، شبکه گسترده تعارنی‌ها، تشکل‌های مردمی برای بازسازی همه جانبه کشور و... را ایجاد می‌کند. بدین طریق، سوسیال دموکراسی در ایران، در راستای ساختمان دموکراسی از طریق گسترش نهادهای جامعه مدنی بورژوازی، در نهایت کاریکاتوری از دموکراسی را در ایران دنبال می‌کند. این مهم تنها از طریق دخالت فعال و مستقیم دولت در دموکراتیزه کردن روابط مالکانه در روستاها و حمایت و تقویت نهادهای قدرت توده‌ای در روستاها، امکان تحقق دارد. بدین ترتیب و با توجه به این نکته، می‌توان نتیجه گرفت که مساله دموکراتیزه کردن جامعه نمی‌تواند جدا از مساله مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی و بدست آوردن آن مطرح باشد. بخشی از سردرگمی طیف چپی که خود را ایدئولوژی‌زدانی شده اعلام می‌دارد، برای درک اوضاع ایران و اعلام یک برنامه اقتصادی-سیاسی در مرحله گذار کنونی در همین حقایق نهفته است.

مبارزه طبقاتی در جامعه مدنی

احزاب سیاسی، احزاب طبقاتی هستند؛ یعنی منافع طبقه مشخصی را در جامعه نمایندگی می‌کنند. شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی برای تامین منافع این یا آن طبقه، و یا ائتلافی از طبقات مبارزه می‌کنند. در نتیجه هر یک بنا به ماهیت و جایگاه طبقاتی خود پیوسته در صددند، تا جامعه مدنی را به گونه‌ای شکل دهند که تضمین کنند روابط طبقاتی مطلوبشان باشد.

در ارتباط با طیف چپ غیر ایدئولوژیک ایران، باید توجه داشت که ادعاهای این طیف مبنی بر ایدئولوژی‌زدانی و کناره‌گیری از مبارزه طبقاتی، در عمل پوششی است در جهت پنهان کردن ماهیت مواضع جدید طبقاتی خود. آن‌ها در واقع هم مبارزه طبقاتی را رها نکرده‌اند، زیرا این مبارزه در بطن تحولات وجود دارد و آن‌ها نیز بعنوان بخشی از جامعه در آن شرکت دارند، بنابراین می‌توان گفت که آنها فقط سنگر و متحدین خود را در جریان این مبارزه تغییر داده‌اند. همین تغییر جبهه را می‌توان در آثار قلمی و یا سخنرانی‌های نمایندگان این طیف برجسته ساخت و انگشت روی آن گذاشت. مثلا "جمشید ظاهری پور" یکی دیگر از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت در سخنرانی که برای جمعی از کادرهای این سازمان کرده و متن آن در نشریه "گاز" شماره ۱۴۸ منتشر شده، پس از تکرار تبلیغات سرمایه‌جهانی در باره جامعه مدنی، مارکس را متهم به ایجاد یک "آگاهی کاذب، خود غرض و

وسائل و نهادهای گوناگون در روندی پیوسته در حال تغییر، ساخته می‌شود. توانایی ایجاد توافق بطور مساوی در جامعه تقسیم نشده است. طبقه حاکم همه وسائل ایجاد توافق را در اختیار دارد. طبقات زیر دست فاقد هر گونه امکانی جهت ایجاد توافق اجتماعی در جامعه مدنی هستند. در نتیجه توافق همیشه پیرامون حفظ منافع طبقه حاکم، ساخته می‌شود. در عمل بخش قابل توجهی از جامعه مدنی بدون آنکه بداند نظراتش آزریده شده و شکل می‌گیرد. هژمونی در جامعه مدنی و تسلط بر جامعه سیاسی دو روی یک سکه هستند. بهمین دلیل به محض اینکه طبقه‌ای هژمونی را بدست می‌آورد، نه تنها دولت بلکه نهادهای جامعه مدنی را نیز در اختیار می‌گیرد. «وحدت تاریخی طبقات حاکم در دولت تحقق می‌یابد، و تاریخ آنها اساسا تاریخ دولت‌ها و گروه‌هایی از دولت‌هاست. اما نباید تصور کرد که این وحدتی صرفا قضائی و سیاسی است. وحدت عمده تاریخی، بطور مشخص، نتیجه روابط ارگانیک بین دولت با جامعه سیاسی و جامعه مدنی است. با توجه به این تعریف، طبقات زیر دست متحد نبوده و نمی‌توانند متحد شوند، مگر اینکه بتوانند به دولت تبدیل شوند؛ تاریخ آنها (طبقات زیر دست) از این رو با تاریخ جامعه مدنی درهم آمیخته است، این تاریخ، بخشی جدا افتاده و گسسته از تاریخ جامعه مدنی و در نتیجه (جدا افتاده و گسسته) از تاریخ دولت‌هاست.» (گرامشی، یادداشت ۲۵ شماره ۵) بر خلاف تفسیرهای فرمبستی از نظرات گرامشی، (نگاه کنید به ترجمه فارسی آنتونیو گرامشی- فراسوی مارکسیسم و پس مدرنیسم و همچنین یادداشت نشریه کار پیرامون انتشار آن در "گاز" شماره ۱۴۹) او متکی بر درکی ماتریالیستی از تاریخ و در جهت نشان دادن درستی تئوری مارکسیستی دولت، مفهوم جامعه مدنی را بمثابه بخشی ضروری از روند مبارزه برای تغییر انقلابی مناسبات سرمایه داری و جامعه مدنی بورژوازی، ارزیابی می‌کند. به نظر گرامشی، مجموعه عناصر جامعه مدنی، از روابط تولید و مالکانه گرفته، تا معماری و حتی نام اماکن و معابر، منعکس کننده منافع طبقه‌ای هستند که دولت و یا جامعه سیاسی را رهبری می‌کند. (گرامشی، یادداشت‌های زندان ۳، شماره ۴۹)

نظرات رایج در طیف چپ ایران

حال بازگردیم به نظراتی که طی سال‌ها اخیر و با پشت کردن به ایدئولوژی در طیف چپ ایران و بویژه در سازمان فدائیان خلق ایران رایج شده و در حد خود نقش قابل توجهی در تقویت تبلیغات جناح راست مهاجر داشته است. برای مثال، فرخ نگهدار از رهبران سازمان مذکور در میزگرد "تلاشگران جامعه باز" (۲۸ سپتامبر ۹۶) مطالبی را طرح کرده که در شماره های ۱۴۴ و ۱۴۵ نشریه "گاز" انتشار یافته است. نگهدار در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: «در یک جامعه مدنی و مدرن بخش عمده‌ای از قدرت سیاسی در خارج از حیطه کنترل و تسلط دستگاه‌های دولتی و حکومتی قرار دارد. در آمریکا مرکز کنترل، تصمیم‌گیری، تاثیرگذاری و تغییر به میزان زیاد خارج از دستگاه اداره کشور قرار دارد. در اروپا نیز نهادهای جامعه مدنی بسیار نیرومندند. در اروپا نه فقط مراکز قدرت مند مالی-صنعتی که سازمان‌های اجتماعی، احزاب و اتحادیه‌ها، کلیسا، گروه‌های فشار و غیره هر یک در حد معینی بر روندهای کنترل تصمیم‌گیری، تاثیرگذاری و تغییر نقش دارند.»

این نظرات، که بعنوان نظراتی بدیع در نشریات خارج از کشور و از قول افراد مختلف انتشار می‌یابد، در واقع تکرار تبلیغات سرمایه داری دربارہ جدائی دولت و جامعه مدنی در نظام سرمایه داری است. ادعای که کوچکترین ارتباطی با واقعیت جاری در جهان سرمایه داری ندارد و اگر کسی منکر این واقعیت شود، در حقیقت در کشورهای سرمایه داری نخواسته و یا نتوانسته چشم‌هایش را به روی حقیقت باز کند. البته این نظرات بطور کامل در برابر مارکسیسم نیز قرار دارد.

بنا بر این، از نظر مارکس دولت یعنی بیان نهادین و سیاسی روابط در جامعه مدنی. قدرت تئوریک و ماهیت علمی مارکسیسم در این است که دقیقاً نشان می‌دهد، که دولت در فرم‌اسیون اجتماعی سرمایه داری، یعنی بیان سیاسی روابط در جامعه مدنی.

خطر عمده‌ای که نظراتی از نوع نظرات هوشنگ امیراحمدی و یا درویش پور و حتی فرخ نگهدار، دربارہ جامعه مدنی، همانا برخورد آنها به مساله بنای دموکراسی در ایران است. در بررسی موضوع ساختمان دموکراسی در جوامعی مانند ایران، که در مرحله گذار ملی-دموکراتیک قرار دارند، باید نکات زیر را در نظر داشت:

۱- رابطه بین دولت و جامعه مدنی رابطه‌ایست دیالکتیکی و نه دو گانه؛

۲- بنای دموکراسی به هیچوجه نمی‌تواند بدون توجه به شرایط مشخص جامعه تحقق یابد؛

ارزش های سرمایه داری روی بر می تابد و در مسیر عقلانی کردن مناسبات و نهادهای خود حرکت کرده و جامعه انسانی را پدیدار می سازد.))
در این مورد بهتر است به اصل تزه های مارکس مراجعه کنیم. تزه های ۹ و ۱۰ و ۱۱ مارکس در رد ماتریالیسم ایده آلیستی فویرباخ چنین است: «- بزرگترین چیزی که ماتریالیسم مشاهده ای، یعنی ماتریالیستی که حیات را بشناهد فعالیت پراتیک در نظر نمی گیرد، می تواند بدان دسترسی یابد، عبارتست از مشاهده افراد جداگانه در "جامعه مدنی" - نقطه نظر ماتریالیسم کهنه "جامعه مدنی" است. نقطه نظر ماتریالیسم نوین جامعه انسانی یا انسانیت اجتماعی شده است. - فلاسفه فقط به انحاء مختلف جهان را توضیح داده اند، روی سخن بر سر تغییر آنست.» (لودویگ فویرباخ، انتشارات حزب توده ایران، ص ۹۱-۹۰)

این برعهده امثال طاهری پور است که روشن کنند تحت چه شرایط ذهنی و روحی به این نتیجه رسیده اند که تزه های فوق دلالت دارند بر ضرورت بنای سوسیالیسم از مسیر "عقلانی کردن مناسبات و نهادهای جامعه سرمایه داری". اما واقعیات تاریخی حاکی از آنست که اگر ممیزان، بازرسان و جلادان خادم طبقات استثمارگر هم تعبیری شبیه نظرات امثال وی از متون و احکام مارکسیستی داشتند، طی ۷۵ سال گذشته در کشور ما ده ها هزار نفر بجرم خواندن آنها روانه زندان و میدان های تیرباران نمی شدند.

حال ببینیم یکی از برجسته ترین قربانیان معتقد به احکام مارکسیستی که در نظام شاهنشاهی نیز محکوم به اعدام بود و در جمهوری اسلامی قربانی دانش و درک علمی خود شد و ما توده ای ها به رفاقت با او مفتخریم، فرهنگ، هنر و ادبیات ایران به او مدیون و مردم ایران به دانش و انسانیت او مفتخر هستند و خواهند شد، درباره این احکام چه درکی دارد و این درک چقدر متفاوت با درک مهاجرت زده و وحشت زده از رویدادهای منفسی سال های اخیر، توسط امثال طاهری پورهاست:

«... تبدیل کار انسانی به کالائی که در بازار سرمایه داری در معرض خرید و فروش است، از خود بیگانگی را تشدید کرد، زیرا در این شرایط انسان نه بتابه شخصیت تمام عیار، بلکه بتابه وسیله اجرا عمل کرد معین وارد صحنه زندگی می شود. مناسبات انسان ها از مناسبات افراد انسانی به مناسبات "عمل کردهای انتزاعی" آنها تبدیل می گردد. کارفرما کاری به شخصیت انسانی کارگر یا کارمند ندارد. شیوه حل این تضاد تنها یک راه است و آنهم اجتماعی کردن فرد و تبدیل جامعه مدنی بورژوازی به جامعه انسانی است. راه رهائی فرد در رهائی جمع است.» (زنده یاد احسان طبری، فرد و اجتماع، نامه مردم ۱۶ آذر ۱۳۵۹)

نتیجه گیری

نتیجه گیری از اظهارات اخیر معتقدان دیروز مارکسیسم، که امروز درک آلوده به نظرات ایدئولوگ های سرمایه داری را در چارچوب ترک ایدئولوژی مارکسیستی تبلیغ می کنند و به وحدت نظری، سیاسی و ایدئولوژیک چپ ایران ضربه زده و می زنند، با خوانندگان است. اما من نیز بعنوان نویسنده این مقاله، خواننده پیگیر مطالبی که در نشریاتی نظیر "کار" منتشر می شود و رفیق کوچکی از جمع رفقای همپیوند با فدائی های استوار بر سر مواضع خود، حق دارم نتیجه گیری خودم را بیان کنم:

«نظرات اخیر درباره جامعه مدنی و رابطه آن با دولت، انعکاس مستقیم تبلیغات سرمایه جهانی درباره جامعه مدنی بورژوازی است. در حالیکه جامعه مدنی بورژوازی نیز زیر سلطه نظام سرمایه داری دستخوش تغییرات بسیار شده است. اما چرا اکنون این تبلیغات را دامن می زنند؟ بنظر من اهداف اصلی این تبلیغات عبارتند از ایجاد مشروعیت فلسفی برای سیاست های اقتصادی تولیبرالی و آن دمکراسی که تحت کنترل سرمایه جهانی است. در این دمکراسی، از مشارکت واقعی مردم در تعیین سرنوشتشان جلوگیری می شود، در عرصه های سیاسی و اقتصادی در مبارزات مردم ایجاد انحراف می کند و خواست عدالت اجتماعی را به فراموشی می سپارد. هر کس که در این نتیجه گیری تردید دارد، می تواند به رویدادهای اخیر در بطن جامعه اروپا نگاهی دوباره بیاندازد و نقش رسانه های تبلیغاتی - خبری را در مسخ دمکراسی مرور کند. این مرور با پورشی که به دستاوردهای اجتماعی چند دهه اخیر مردم همین کشورها، پس از تحولات منفی در کشورهای سوسیالیستی سابق، صورت گرفته و ادامه دارد نتایج بسیار قابل درنگی را در برابر ما قرار می دهد. باید به این نظریه پردازان توصیه کرد: نه مطبوعات وابسته به احزاب چپ، بلکه نشریات وابسته به جناح های سرمایه داری - نظیر لوموند - بقیه در ص ۳۱

ضد دیالکتیک" می کند. به نظر وی «ایدئولوژی اساسا در سرشت و ماهیت خود یک آگاهی کاذب، خود غرض و ضد دیالکتیک است. مارکس با تحریر و انتشار مانیفست... خود نخستین گام را در راه ایدئولوژیک کردن اندیشه هایش برداشت.» تعبیر و تفسیر مخدوش وی به کنار، او حتی فراموش می کند که کمی بالاتر، در همین سخنرانی برای کادرها پلورالیسم ایدئولوژیک را یکی از زمینه های گسترش و تکامل جامعه مدنی عنوان کرده است: «جامعه مدنی بر بنیاد پلورالیسم گسترش و تکامل می یابد. پلورالیسم اجتماعی، پلورالیسم سیاسی، پلورالیسم دینی، پلورالیسم ایدئولوژی، پلورالیسم فرهنگی و دیگر شکل ها و گونه های پلورالیسم.»

سوآلی که به حق می بایست در جمع کادرهایی که مخاطب مستقیم او بوده اند، مطرح می شد، این بود که اگر به گفته شما "سیر تحول جامعه مدنی بر بستر نبردهای طبقاتی و بر زمینه بحران ها، جنگ ها و انقلاب ها صورت گرفته است" و جامعه مورد ستایش شما نیز بر بنیاد پلورالیسم ایدئولوژیک گسترش و تکامل می یابد، به چه دلیل شما و دیگر رهبران کنونی سازمان اصرار به ایدئولوژی زدانی از جنبش چپ ایران و کناره گیری از این امر مهم و بنظر ما مبارزه طبقاتی دارید؟

آینده جامعه مدنی سرمایه داری به کنار، چه تضمینی وجود دارد که روند تکامل جامعه مدنی در ایران که به قول طاهری پور "در مراحل نازل خود" قرار دارد، بر بستر نیروهای طبقاتی و بر زمینه بحران ها و انقلابات صورت نگیرد؟ اگر احتمال حرکت در چنین مسیر بفرنج و پیچیده ای وجود دارد، این طیف از چپ ایران در راستای تسامین منافع کدام طبقه است که از ایدئولوژی زدانی و فراموشی نبرد طبقاتی طرفداری می کند؟

پاسخ به سوآل بالا را می توان از لابلای ایده ها و تصورات طاهری پور که برای کادرهای سازمان اکثریت تشریح و تبلیغ شده پیدا کرد. وی ضمن بیان تقدم منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقاتی، همکاری و اشتراک مساعی "بیسمارک"، صدراعظم وقت آلمان و "لاسال" از بنیانگذاران حزب سوسیال دمکرات آلمان را، به عنوان یک نمونه قدیمی و کلاسیک همکاری چپ و دیگر نیروهای اجتماعی در راستای ایجاد ارزش های سوسیالیستی در شماری از پیشرفته ترین جوامع مدنی معرفی می کند!

از طاهری پور سوآل نمی شود، که چرا از همکاری و اشتراک مساعی همین بیسمارک و تییر در فرانسه و سرکوب خونین کمون پاریس یاد نمی کند. همکاری که بنا بر نظر تییر "به پیروزی نظم، عدالت و تمدن ختم شد! (ترجمه فارسی جنگ داخلی فرانسه و کمون پاریس، اثر مارکس، انتشارات سیاهکل، ص ۱۹)

مبنای این تصورات چیزی نیست جز اینکه "جامعه بورژوازی"، جامعه ای که با نظام سرمایه داری یکی نبوده ولی پیدایش آنرا باید در ظهور نظام سرمایه داری جستجو کرد. "به گفته طاهری پور «از نظر تاریخی آغاز پیدایش جامعه مدنی با شکل گیری سرمایه داری و پیروزی آن به مثابه یک شکل بندی اقتصادی اجتماعی همزمان بوده است. از تشکیل جامعه مدنی نزدیک به ۴۰۰ سال می گذرد...»

بیان این نوع نظرات هیچ اشکالی ندارد و در همین مهاجرت هم شاهد طرح انواع این تحلیل و تفسیرها از سوی مبلغان سرمایه داری در مطبوعات وابسته به جناح راست مهاجرت هستیم. عیب و ایراد از آن لحظه ای شروع می شود، که کسانی نه تنها بعنوان وابستگان به چپ، بلکه با ادعای اعتقاد به مارکسیسم و آرمان های سوسیالیستی این نظرات را برای کادرهای سازمانی تبلیغ می کنند، که همچنان بخش قابل توجهی از اعضا و کادرهای آن بر ضرورت پایبندی به ایدئولوژی و جهان بینی علمی تاکید کرده و بدان پایبند هستند. ظاهرا همه این تلاش ها و نشست و برخاست ها با کادرها و تشکیل جلسنت (برای نمونه در برلین) برای آرام ساختن این کادرها و اعضا صورت می گیرد! اگر غیر از این بود، ضرورتی نداشت امثال طاهری پور این نوع نظرات خود را با ادعای اعتقاد به مارکسیسم بیان کنند، تا از سوی مدعوین متهم به همکاری با رهبرانی نشود که سازمان اکثریت را از درون تهی و در جنبش انقلابی منزوی کردند!

طاهری پور با یک چرخش قلم و زبان، گنجینه جهانی ارزیابی و نقد علمی از دمکراسی بورژوا-لیبرال را باطل اعلام کرده و هدف جنبش را بنای تدریجی سوسیالیسم بر اساس آزادی های بورژوا-لیبرال و نهادهای سیاسی-اجتماعی جامعه مدنی بورژوازی اعلام می کند. او معتقد است که "آرمان سوسیالیسم در مراحل عالی تکامل جامعه مدنی مجال تحقق پیدا می کند". طاهری پور ضمن اشاره به تز مارکس درباره "فویرباخ" چنین می گوید: «اندیشه مارکس در این تز ناظر بر اجتماعی کردن انسانیت در جامعه مدنی است. مدلول اندیشه او عبارت از این است که بر بنیاد توسعه و تکامل جامعه مدنی، جامعه

(بقیه جامعه مدنی از دو دیدگاه! از ص ۲۸)

را درباره این تحولات منفی را بخوانند. مفهوم جامعه مدنی طبقاتی را اینگونه شاید بهتر بتوانند درک کنند، تا درک فلسفی و ایدئولوژیک از جامعه مدنی!

بعنوان یک ایرانی که سر در این بحث کرده‌ام، موظفم برخلاف نظریه پردازانی که عادت کرده‌اند در مهاجرت حرف‌های کلی بزنند و کار با واقعیات جامعه خود نداشته باشند، در این نتیجه‌گیری خود، فصلی را هم به ایران اختصاص دهم:

با توجه به رشد نیروهای مولده و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه‌داری، به آسانی می‌توان دید که سازش طبقاتی این نظریه پردازان ایرانی، در نهایت خود سازشی است طبقاتی با سرمایه جهانی. سازشی که نه تنها دولت‌تأمین اجتماعی مورد نظر آنها را در پی نخواهد داشت، بلکه در عمل وابستگی اقتصادی ایران را به سرمایه جهانی افزایش داده و هدف توسعه اقتصادی کشور را به آینده‌ای نامعلوم واگذار می‌کند. یعنی آن روی سکه‌ای که حکومت کنونی و حکومت شاهنشاهی طی ده‌ها سال سرکوب خواست جامعه مدنی مورد تأیید و خواست حزب توده ایران و چپ انقلابی کرد و می‌کند!